University of Tehran Press

Public Law Studies Quarterly

Homepage: http://jplsq.ut.ac.ir

Online ISSN: 2423-8139

Volume: 56, **Issue:** 2
Summer 2026

Resorting to the Values of the World Community to Solve the Legitimacy Crisis of International Law

Seyed Ghasem Zamani[1]✉ | Mahshid Ajeli Lahiji[2]

1. Corresponding Author; Professor, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: zamani@atu.ac.ir
2. Ph.D. in International Law, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: mahshid_ajeli@yahoo.com

Article Info

Article Type:
Research Article

Pages: 623-644

Received:
2020/04/14
Received in Revised form:
2020/07/18
Accepted:
2020/11/09
Published online:
2026/06/22

Keywords:
global community values, state, legitimacy, international law system, law making institutions

Abstract

International law is experiencing a crisis of legitimacy in terms of its normative foundations, structure and law-making institutions. This crisis has mainly occurred because of the problems present in the global community as well as the unique nature of international law itself. Evaluating the challenges of legitimacy of international law and its attempt for solving international issues and problems, is the main question of this contribution. On the one hand, the main problem is about legitimacy and on the other hand, reviewing the legitimacy challenges, by using an analytical–descriptive method, indicates that legitimacy is completely related to its surrounding community. As a result, the best way for solving the legitimacy crisis of international law is getting back to concepts like justice, peace and humanity which are the global community's values of choice.

How To Cite	Zamani, Seyed Ghasem; Ajeli Lahiji, Mahshid (2026). Resorting to the Values of the World Community to Solve the Legitimacy Crisis of International Law. *Public Law Studies Quarterly*, 56 (2), 623-644. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsq.2020.300979.2388
DOI	10.22059/jplsq.2020.300979.2388
Publisher	University of Tehran Press.

انتشارات دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات حقوق عمومی

Homepage: http://jplsq.ut.ac.ir

شاپا الکترونیکی: ۸۱۳۹-۲۴۲۳

دوره: ۵۶، شماره: ۱

تابستان ۱۴۰۵

توسل به ارزش‌های جامعهٔ جهانی برای حل بحران مشروعیت در حقوق بین‌الملل

سید قاسم زمانی[۱]✉ | مهشید آجلی لاهیجی[۲]

۱. نویسندهٔ مسئول؛ استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: zamani@atu.ac.ir

۲. دانش‌آموختهٔ دکتری حقوق بین‌الملل دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: mahshid_ajeli@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۶۲۳- ۶۴۴

تاریخ دریافت:
۱۳۹۹/۰۱/۲۶

تاریخ بازنگری:
۱۳۹۹/۰۴/۲۸

تاریخ پذیرش:
۱۳۹۹/۰۸/۱۹

تاریخ انتشار برخط:
۱۴۰۵/۰۴/۰۱

کلیدواژه‌ها:
ارزش‌های جامعهٔ جهانی، دولت، مشروعیت، نظام حقوق بین‌الملل، نهادهای قاعده‌ساز.

چکیده

حقوق بین‌الملل از حیث مبانی هنجاری، ساختار و نهادهای قاعده‌ساز، به‌وضوح از بحران مشروعیت رنج می‌برد که به‌واسطهٔ ذات منحصربه‌فرد آن و معضلات موجود در جامعهٔ جهانی، به‌ناگزیر متحمل شده است. واکاوی چالش مشروعیت در حقوق بین‌الملل و نحوهٔ پاسخگویی این نظام حقوقی برای اینکه شایستگی بقا و توان حل مسائل و مشکلات بین‌المللی را داشته باشد، سؤال این پژوهش است. از سویی چالش‌های مزبور اغلب متوجه مسئلهٔ مشروعیت است و از سوی دیگر، بررسی چالش‌ها به شیوهٔ توصیفی ـ تحلیلی نشان می‌دهد که مشروعیت پیوستگی زیادی با جامعهٔ پیرامونی آن دارد. در نتیجه، بهترین راه برای تدبیر بحران مشروعیت حقوق بین‌الملل، بازگشت به مفاهیمی چون عدالت، صلح و بشریت است که جامعهٔ جهانی آنها را به‌عنوان ارزش‌های خود برگزیده است.

استناد

زمانی، سیدقاسم؛ آجلی لاهیجی، مهشید (۱۴۰۵). توسل به ارزش‌های جامعهٔ جهانی برای حل بحران مشروعیت در حقوق بین‌الملل. *مطالعات حقوق عمومی*، ۵۶ (۲)، ۶۲۳- ۶۴۴.

DOI: https://doi.com/10.22059/jplsq.2020.300979.2388

DOI 10.22059/jplsq.2020.300979.2388

ناشر مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

CC BY NC

۱. مقدمه

مشروعیت[1] در نظام‌های حقوقی امری حیاتی، اما بسیار پیچیده است که تلاش برای حصر آن در ابعاد صرفاً حقوقی، حقوقدانان را با مشکل عدم تطابق فرضیاتشان با واقعیت موجود در جوامع مواجه می‌سازد. این موضوع، لاجرم ذهن را متوجه ابعاد فراحقوقی این مفهوم کرده و به‌ویژه پیوستگی بسیار زیاد آن با جامعه را مطرح می‌کند. به‌عبارت دیگر، اقدامات و نهادها باید در جامعه‌ای که بستر آن موضوع را شکل می‌دهد، بر حق شناخته شود تا حائز امتیاز مشروعیت قلمداد شود.

در مورد حقوق بین‌الملل، ماهیت خاص این نظام حقوقی، موضوع مشروعیت را با پیچیدگی‌های جدی‌تری مواجه می‌سازد. مشروعیت، اغلب به مقبولیت نزد مردمان تعبیر می‌شود، با وجود این از آنجا که افراد انسانی دارای شخصیت تکوین‌یافتهٔ بین‌المللی نیستند، در حقوق بین‌الملل امروز، دولت‌ها به نمایندگی از ملت‌هایشان، در کنار سازمان‌های بین‌المللی مشغول نقش‌آفرینی هستند و از تابعان اصلی این نظام حقوقی و نهادهای حکمرانی جهانی به‌شمار می‌روند. با این اوصاف، قاعده‌گذاری بر عهدهٔ نهادهایی قرار گرفته که وضعیتشان از حیث بر حق بودن به انحای گوناگون قابل تشکیک است. مسئله این است که نظام کنونی که با چنین ساختاری شکل گرفته، از درون سیستم با چالش‌هایی جدی روبه‌رو شده که اغلب به‌واسطهٔ تأثیرپذیری از واقعیات نابرابر دنیای عینی، بوده است.

این بررسی، در پی دریافت پاسخ این پرسش است که بحران مشروعیت در حقوق بین‌الملل از کجا ناشی شده و چگونه قابل تدبیر است. فرض بر این است که درک معنای مشروعیت و چالش‌هایی که از منظر مشروعیت متوجه ساختار و نهادهای قاعده‌ساز حقوق بین‌الملل است، نزدیکی مشروعیت به قضاوت‌های جامعه‌ای را که وقایع در بطن آن شکل می‌گیرد، نشان می‌دهد و چه‌بسا نزدیکی به آرمان‌های این جامعه یعنی ارزش‌های آن بتواند مشروعیت بیافریند.

۲. شناسایی جایگاه مسئلهٔ مشروعیت در حقوق بین‌الملل

برای شناسایی بحران مشروعیت در حقوق بین‌الملل و چالش‌هایی که این نظام حقوقی برای رفع این مشکل با آن مواجه است، ابتدا لازم است مفهوم مشروعیت در حقوق بین‌الملل ارزیابی شود. مشروعیت اصولاً در مورد توجیه اقتدار و حق بر حکمرانی به‌کار می‌رود. روشن است که این مفهوم ابتدا در حوزهٔ حقوق داخلی و در خصوص حاکمیت‌های ملی شکل گرفت و در همین زمینه نظریاتی در خصوص وجود نوعی رضایت به تحت حکمرانی قرار گرفتن در قالب‌هایی مانند یک قرارداد اجتماعی از سوی کسانی مانند جان لاک[2] مطرح شد و در قالب نظریات هگل[3] جامعه به نهادی بزرگ‌تر و ارزشمندتر تلقی شد.

---

1. Legitimacy
2. John Locke
3. Georg Wilhelm Friedrich Hegel

در جهان عینی، یعنی فراتر از نظریه‌پردازی‌های فلسفی نیز، مشروعیت از حیث رابطه‌ای که با عامل رضایت برقرار می‌کند، مورد توجه قرار گرفته و در حال حاضر از دایرهٔ موضوعات حقوق داخلی فراتر رفته و در سال‌های اخیر توجه حقوقدانان بین‌المللی را هم به خود جلب کرده است. صرف سرایت موضوع مشروعیت به فضای حقوق بین‌الملل حاکی از تعمیق جایگاه حقوق بین‌الملل یا به بیان دیگر، قدرت گرفتن حکمرانی آن در سطح جهانی است؛ یعنی چون این حکمرانی سرنوشت‌سازتر از گذشته ظاهر شده و نیاز و امیدواری نسبت به آن شدت گرفته است، دنیا به‌تدریج تمایل پیدا کرده است که دربارهٔ مشروعیت آن بحث کند. در این زمینه تبیین مفهوم مشروعیت و شناسایی جامعهٔ مخاطب حقوق بین‌الملل که به قضاوت ارزشی در مورد وجود چنین مشروعیتی می‌پردازد، از ضرورت‌های هر نوع مطالعه‌ای در این زمینه است.

۲. ۱. مشروعیت در حقوق بین‌الملل

مشروعیت، وجود باوری نسبت به لزوم متابعت از یک نهاد یا قاعده است. آفرینش نظام حقوق بین‌الملل، نمایانندهٔ وجود باور به قواعد بین‌المللی و به کلیت نظام حقوق بین‌الملل، به‌منزلهٔ شکلی از حاکمیت قانون[1] است که برای همهٔ بازیگران بین‌المللی ـ علی‌رغم تنوع موجود در میان آنها ـ قابل اعمال تلقی می‌شود. مفهوم مشروعیت برای ارتقای قدرت اقناع‌کنندگی اخلاقی قاعده، با القای ارزش‌هایی چون عدالت و انصاف کارکرد دارد؛ برای ارزیابی مشروعیت هر پدیده‌ای، از قاعده گرفته تا یک اقدام، سازمان، دولت یا کلیت یک نظام حقوقی، اصولاً ظرف یا بستری قابل تصور است. در واقع، برای بحث از مشروعیت، نیازمند وجود جامعه‌ای[2] هستیم. مشروعیت، در جامعهٔ مخاطبان خود، سنجیده شده و در مورد آن تصمیم‌گیری می‌شود. درک سازوکار این تصمیم‌گیری و فرایند قضاوتی که صورت می‌گیرد، بسیار دشوار است. برای مثال در آن واحد، ممکن است یک اقدامِ یک دولتِ مشروع، نامشروع شناخته شود. به همین ترتیب، دولتی ممکن است از نظر مردمانش، مشروع و در عین حال از نگاه خارجی‌ها یا جامعهٔ بین‌المللی کاملاً نامشروع باشد. در حال حاضر این دو بعد به‌شدت بر یکدیگر تأثیرگذار به‌نظر می‌رسند.

در واقع، جامعهٔ ارزیابی‌کنندهٔ مشروعیت قدرت سیاسی دولت‌ها، زمانی منحصر در ابعاد داخلی بود. اما در حال حاضر اعتقاد بر این است که بخشی از مشروعیت داخلی، از خارج تأمین می‌شود؛ به همین واسطه، وقتی دولت، یک کنوانسیون حقوق بشری را امضا می‌کند. در واقع، در حال مصالحه و جایگزینی قسمتی از اقتدار خود با مفاهیمی است که جامعهٔ بین‌المللی به‌عنوان عناصر اقتدار سیاسی شایسته می‌شناسد (Krasner, 1999: 119).

---

1. Rule of Law
2. Community

اما به‌طور کلی، در نهایت گفته می‌شود که جامعه‌ای که مبنای سنجش مشروعیت قرار می‌گیرد، اصولاً مردم هستند. در عین حال، در حقوق بین‌الملل ماجرا قدری پیچیده‌تر است، چراکه با وجود تأکیدی که در آثار برخی نویسندگان در حوزهٔ حقوق بین‌الملل بر افراد انسانی به‌عنوان منتفع نهایی وجود دارد، در واقعیت با دولت‌ها به‌عنوان شخصیت‌های بین‌المللی روبه‌رو هستیم (Kelman, 1970: 1-17) به هر روی، باید پذیرفت که قواعد بین‌المللی اصولاً در مورد دولت‌ها، توسط خود آنها وضع و اجرا می‌شود. پس وقتی حقوق بین‌الملل، دولت‌ها و اقداماتشان را به‌عنوان موضوع و مخاطب اصلی خود دارد، جامعه‌ای که برای سنجش مشروعیت، نیاز است نیز، می‌تواند متشکل از همینان باشد.

اما حل موضوع مشروعیت، در چارچوب حقوق بین‌الملل، به این سادگی میسر نیست و با توجه به ویژگی‌های منحصربه‌فرد این فضا، پیچیدگی‌های بیشتری را در بطن خود، دارد. از جمله اینکه در خود حقوق بین‌الملل با توجه به تنوع و تکثر تابعان در این نظام حقوقی، می‌توان با جوامع متنوعی جهت ارزیابی مشروعیت امور و نهادها مواجه شد.

۲. ۲. جوامع ارزیابی‌کنندهٔ مشروعیت[1] در حقوق بین‌الملل

این مسئله در تاریخ حقوق بین‌الملل ثبت است که شکل و میزان نقش‌آفرینی دولت‌ها در طول سال‌های مختلف به دلایل گوناگون، متفاوت بوده است؛ زمانی دولت‌های فعلی اصلاً موجودیت نداشتند، برخی استقلال نداشتند و برخی حتی هنوز قدرت ندارند. مطلب دیگری که در خصوص این تکثر و تنوع، قابل ذکر است، مربوط به کارکرد، حوزهٔ عمل و منفعت دولت‌ها در سطح بین‌المللی است. در واقع، مسائل متعددی در سیاق حقوق بین‌الملل شایان ذکر است که دولت‌ها در زمان شکل‌گیری قواعد و امور مربوط به آن، یا وجود نداشتند تا نقش‌آفرینی کنند یا اساساً بنا به میزان آگاهی و حوزه‌های متصور برای منافع ملی‌شان، اراده‌ای برای ورود به آن، وجود نداشته است و یا عملیاتی شدن آن نیازمند همراهی کشورهای توسعه‌یافته بوده است. برای مثال، قواعد بین‌المللی حوزهٔ حقوق دریاها می‌تواند در این زمینه قابل بحث باشد. در کنفرانس ۱۹۵۸ حقوق دریا، تعداد محدودی از کشورها مشارکت داشتند؛ هرچند تحولات بعدی به شکل‌گیری کنوانسیون ۱۹۸۲ در این زمینه انجامید که مورد استقبال فراگیر دولت‌ها قرار گرفت، اما عرف‌های ناشی از کنوانسیون‌های ۱۹۵۸ همچنان پابرجا شناخته می‌شود (بیگ‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۹). همچنین بخش یازدهم کنوانسیون ۱۹۸۲ در خصوص میراث مشترک بشریت، با وجود تمایل کشورهای در حال توسعه، به‌دلیل عدم پذیرش از سوی تعداد محدود کشورهای توسعه‌یافته، برای عملیاتی شدن دستخوش تحولات عمیقی شد. این در حالی است که در حال حاضر حقوق بین‌الملل در بحث مشروعیت،

1. Legitimating Community

متشکل از جوامع متکثری فراتر از دولت‌هاست. جوامعی که می‌توانند به شکل دوایر متداخل، حولِ امورِ مختلفِ مطرح در بستر حقوق بین‌الملل، شکل گرفته باشند و هریک بنابر بنیان‌های ارزشی خود، به قضاوت ارزشی مسائلی بنشینند؛ فرایندی که نتیجهٔ آن، البته تبیین مشروعیت است.

بدیهی است که تغییرات در دنیای کنونی بسیار سریع و قدرتمند صورت می‌گیرد. حقوق بین‌الملل هم به‌عنوان حقوق جامعهٔ جهانی، به شدتی که متأثر از تکثر است، به همان شدت هم در معرض جریان‌های تغییر، در ابعاد مختلف است. به همین ترتیب، تحول در جوامع ارزیابی‌کنندهٔ مشروعیت هم به همین سرعت و شدت، امکان‌پذیر است. تغییرات مختلفی که در جامعهٔ جهانی اتفاق می‌افتد، می‌تواند جامعهٔ موجود را در هم بشکند، ارزش‌های بنیادین آن را متحول ساخته و وضعیت و تعداد اعضا را دگرگون کند. به همین واسطه، در حقوق بین‌الملل امروز، موضوعات و حوزه‌های بسیاری قابل شناسایی است که به دیگرانی که قبلاً ارتباطی با آن نداشته‌اند، مربوط شده است. اساساً مفهومی که تحت عنوان تعهد عام‌الشمول[1] در حال حاضر مورد شناسایی حقوق بین‌الملل است، به‌وضوح تأییدی بر این مدعاست که امروزه تقریباً همه چیز به همگان مربوط است (Wet, 2013: 2-19) و این ارتباط به‌حدی است که تعهد به واکنش، می‌آفریند (ICJ, 2004: paras. 159-160). دیوان بین‌المللی دادگستری ذیل رأی خود در قضیهٔ دیوار حائل اعلام می‌کند که جایی که قاعدهٔ عام‌الشمول نقض می‌شود، این مسئله تعهداتی برای سایر دولت‌ها در رابطه با عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض قاعدهٔ مزبور و آثار آن ایجاد می‌کند.

بی‌گمان جریان‌های قدرتمندی چون پدیدهٔ جهانی شدن[2]، از بنیان‌های جدی ایجاد چنین تغییراتی در تمام ابعاد زندگی انسانی، از جمله در جامعهٔ جهانی است. برای مثال بحث از تجارت جهانی، دسترسی به بازارهای جهانی، فراهم کردن فضای رقابتی برای پیشرفت تولید و ... از جمله خصوصیاتی هستند که در نگاه اجمالی، جلوه‌گری لیبرالیسم به‌عنوان یکی از مبانی عمدهٔ جهانی شدن را هویدا می‌کند (Hovden & Keene, 2002). اما در کنه مطلب و در نگاهی عمیق‌تر، این موضوع، اضافه بر تحولاتی که پیرو پایان عصر استعمار، درخواست نظم نوین اقتصادی (UNGA, Declaration on the Establishment of a New International Economic Order, A/RES/S-6/3201, 1 May 1974) و جهان‌سوم‌گرایی (Okafor, 2008: 372–373) در سیستم شکل گرفت، شکستن جامعهٔ مشروعیت تجارت جهانی موجود را در پی داشت. بنابراین، به‌واسطهٔ تحولاتی چون الغای استعمار و وقوع جهانی شدن، برخی متوجه اهمیت موضوع تجارت جهانی شدند و در واقع، تغییراتی در اعضای سازمان تجارت جهانی صورت گرفت.

فرایند جهانی شدن، در واقع بر سرعت کاسته شدن از اهمیت حاکمیت‌های ملی افزوده است. جامعهٔ

1. Erga omnes
2. Globalization

ملی تحت تأثیر مناسبات قدرتمند با جامعهٔ جهانی قرار می‌گیرد و پـذیرش تعهـدات بین‌المللـی از سـوی دولت‌ها، حاکمیت آنان را تعدیل می‌کند. در عین حال، در همین فضا نقش‌آفرینـی اشـخاص و نهادهـای غیردولتی نیز به‌نحو جدی‌تری در جامعهٔ بین‌المللی مطرح شده است. افراد، در این برههٔ زمانی و به‌واسطهٔ امکاناتی که فراوردهٔ جهانی شدن یـا حـداقل از خصوصـیات آن اسـت، بـه شـکل فعالانـه‌ای در جامعـهٔ بین‌المللی به‌عنوان کنشگر شناسایی می‌شوند.

به‌نظر می‌رسد حقوق بین‌الملل نیز، که به‌عنوان یک نظام حقوقی پویا، همواره احساس نیاز به وجـود مسئلهٔ بشریت را در زمرهٔ ارزش‌های خود، درک کرده، تـلاش می‌کنـد حتـی از طریـق تغییـر در سـاختار کلاسیک خود، فضایی مقتضی برای حضور آنان فراهم کند. بنابراین، هرچند جوامعی کـه بـرای ارزیـابی مشروعیت هر پدیده یا مسئله‌ای در حقوق بین‌الملل وجود دارد، در نگاه اول، متشکل از دولت‌هاست، امـا در حال حاضر این جوامع از انواع جهت‌ها دچار دگرگونی شده است. دولت‌های جدید به آن اضافه شـده و کنشگرانی چون افراد بشر ـ هرچند نه به‌طور کامل ـ در بافت این جوامع رسوخ کرده‌اند و مشروعیت، نـه بنابر ارزش‌های دول خاص یا همهٔ دولت‌ها، بلکـه در غالـب امـور، براسـاس ملاحظـات بشـری ارزیـابی می‌شود که توسط افراد انسانی به سیستم حقوق بین‌الملل تزریق شده است. برای مثال امروزه مشروعیت در مباحث مربوط به تجارت جهانی، تنها با فراهم کردن امکان دسترسی به منافع و مزایای آن برای همهٔ دولت‌ها تأمین نشده، بلکه رعایت ملاحظات حقـوق بشـری و زیسـت‌محیطی در تصـمیم‌گیری‌های ایـن حوزه از حقوق بین‌الملل ضروری می‌نماید.

با این توضیحات، بسنده کردن به شناسایی مشروعیت در حقوق بین‌الملل در قالب مشروعیت قـانونی به هیچ عنوان کافی به‌نظر نمی‌رسد. چون وقتی از جوامع ارزشی که مشروعیت را به قضـاوت می‌نشـیند، سخن گفته می‌شود، صرف قانونی بودن یک نهـاد یـا اقـدام صـورت‌گرفته در حقـوق بین‌الملـل، بـه آن مشروعیت نمی‌بخشد؛ چراکه در عمل با موضوعاتی مواجهیم که علی‌رغم قانونمنـدی به‌شـدت از سـوی جامعهٔ بین‌المللی به چالش کشیده می‌شوند! برای مثال، استفاده از حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد هرچند کاملاً مطابق با قواعد موجود در ایـن زمینـه اسـت، امـا بـه یکـی از چالش‌هـای جـدی در خصوص مشروعیت حقوق بین‌الملل تبدیل شده است.

عدم کفایت مشروعیت قانونی برای تبیین مسئلهٔ مشروعیت، به شناسایی ابعاد یا انواع دیگـری بـرای این مفهوم رهنمون می‌شود که می‌توان آن را مشروعیت مـاهیتی نامیـد. مشـروعیت مـاهیتی بـه وجـود ارزش‌ها در ذات نهادهای حقوقی می‌پردازد و برخی در همین زمینه لزوم توجیه قواعد و نهادها بر مبنـای حقوق بشر، توسعه و رفاه جهانی را در کنار عدالت، متذکر شده‌اند (Thomas, 2013: 26). فرانک در این باره می‌گوید سیستمی که به‌دنبال اعتبار بخشیدن به خود است، باید در خصوص برابری، انصاف، عـدالت و آزادی در قالب احکامش، قابل دفاع باشد (Franck, 1990: 18). بنابراین، مشـروعیت، بـاور بـه لـزوم

پایبندی در میان دریافت‌کنندگان قواعد یا جامعه‌ای است که یک نظام حقوقی بر آن حکمرانی می‌کند. در این خصوص، هنوز توافقی بین حقوقدانان در مورد دلایل وجود این مقبولیت وجود ندارد و به همین علت، مشروعیت در قالب‌های متنوعی از مشروعیت قانونی تا مشروعیت ماهیتی قابل شناسایی است. به‌نظر می‌رسد بحران مشروعیتی که دامن‌گیر حقوق بین‌الملل شده است، اغلب محصول تقلیل معنای مشروعیت به مشروعیت قانونی است. در این زمینه، سال‌های طولانی نظریه‌پردازان و نیز دولت‌ها تلاش کردند با توجیه اقدامات بین‌المللی براساس قانونمندی، مشروعیت آن را به دیگران و خود بقبولانند!

مشروعیت معنای واقعی خود را از نظام حقوق بین‌الملل طلب می‌کند. بر همین اساس معتقدان به مفهوم مشروعیت ماهیتی با علم، یقین، شهود و شکوه بیشتری از نظریهٔ خود دفاع می‌کنند. مسلم است که مشاهدهٔ شمایل واقعی مسئله، به حل بحران، کمک می‌کند. پس در نهایت، «بگذارید مشروعیت بین‌المللی را به قضاوت جمعی جامعهٔ بین‌المللی راجع به عضویت شایسته در خانوادهٔ ملل، تعریف کنیم» (Wight, 1972: 1).

۳. چالش مشروعیت در نظام حقوق بین‌الملل

مشروعیت تضمین‌کنندهٔ بقای سیستم محسوب می‌شود. بحران مشروعیتی است که نظام حقوق بین‌الملل به آن دچار است، از دو حیث قابل بررسی است. اول، اینکه معضلاتی در جامعهٔ جهانی است که حقوق بین‌الملل از حل آن ناتوان است؛ دوم، ساختارهایی در خود حقوق بین‌الملل و نهادهای اعمال حکمرانی آن که نه‌تنها خود عامل و مصداق بارز ناکارامدی و بی‌عدالتی و در نتیجه نامشروع است، بلکه سبب تشدید مشکل در جامعهٔ جهانی و مانع حل آن می‌شود. در واقع، مشکل اول تا حد زیادی از وجود مشکل دوم منشأ می‌گیرد.

این مسئله می‌تواند تا حد زیادی به این سبب اتفاق افتاده باشد که اساساً در زمان تکوین حقوق بین‌الملل تعداد زیادی از دولت‌ها از استقلال برای مشارکت در ایجاد بنیان‌های این نظام حقوقی بی‌بهره بودند و اینکه این شرایط نابرابر، در ابعاد مختلف، تا حد قابل تأملی همچنان پابرجا مانده است. به موجب این ناکارامدی و انعکاس واقعیات ناهنجار جهان عینی در فضای حقوق، نظام حقوق بین‌الملل با چالش جدی و قابل توجهی در زمینهٔ مشروعیت روبه‌روست. بی‌شک پایداری یک ساختار نامشروع به‌شدت متزلزل خواهد بود.

۳. ۱. چالش‌های ساختاری مشروعیت نظام حقوق بین‌الملل

حقوق بین‌الملل نوین با هوگو گروسیوس[1] آغاز شد، اما به‌تدریج در نظریات فلسفی در خصوص آن،

1. Hugo Grotius

فاصلهٔ میان حقوق، چنانکه هست[1] و چنانکه باید باشد[2]، بیشتر و بیشتر شد. پیش‌فرض‌های اولیه‌ای که در عقاید نظریه‌پردازان، بنیان‌های خلق آرمانشهری جهانی از طریق حقوق بین‌الملل، قرار گرفته بود، محقق نشد؛ از جمله تصور اینکه جامعهٔ جهانی، از گردهمایی دولت‌هایی دموکراتیک که نمایندهٔ راستین مردمانشان هستند، به‌وجود آید. همین مسئله، بسیاری از حقوقدانان فیلسوف مآب بین‌المللی را عمیقاً نگران آینده و بقای حقوق بین‌الملل ساخت (Besson & Tasioulas, 2010). این گروه، با جدیت، لزوم توجه به ارزش‌های بنیادین نظم بین‌المللی موجود را با تأکید بر کرامت انسانی، حقوق بشر و عدالت جهانی، به‌عنوان مهم‌ترین چالش‌های حقوق بین‌الملل معرفی کرده‌اند، درحالی‌که همهٔ این چالش‌ها را در نهایت، به سؤال در خصوص مشروعیت حقوق، چنانکه هست، قابل تعبیر می‌دانند (Sellers, 2010: 1).

در هر حال، چنین چالشی در نظام حقوق بین‌الملل، اولاً موجود است و ثانیاً به‌صورت جدی، حیات و دوام آن را تهدید می‌کند، چراکه به‌طور کلی، نظم فعلی به‌عنوان یک سیستم قاعده‌گذاری که به‌واسطهٔ دولت‌ها و سایر بازیگران مرتبط، غیرمشروع قلمداد شود، در وضع قاعده و نیز در امکان پایبندی به قواعد وضع‌شده، با مشکل جدی مواجه خواهد شد (Boyle & Chinkin, 2007: 86).

با اینکه برابری، یکی از اصول بلاشک حقوق بین‌الملل است (Kelsen, 1994: 207–212) و نمودار قابل تأملی نیز، از عملیاتی کردن این اصل در قالب سازوکارهای حقوق بین‌المللی، قابل ترسیم است (Kelsen, 1994: 215)، اما کاملاً واضح است که هنوز در فضای حقوق بین‌الملل، اغلب امور، از سطحی از نابرابری متأثرند. بدیهی است که این نابرابری تا حد زیادی، ناشی از واقعیت زندگی در جهانی نابرابر، است. مسئله اینجاست که نابرابری عینی مزبور، برابری حقوقی را متأثر می‌سازد و به این واسطه، نه‌تنها برابری ایجاد نمی‌شود، بلکه مستمراً بر شکاف و فاصلهٔ میان اعضا افزوده خواهد شد.

تا دوره‌ای از حیات حقوق بین‌الملل، هنوز استعمار پدیدهٔ روز بود. با وجود تلاش‌های ارزشمندی که در سیاق حقوق بین‌الملل برای تغییر این موقعیت انجام گرفت، اما در عین حال در همان زمان، ستون‌های اصلی نظامی که دهه‌های ابتدایی حیات خود را طی می‌کرد، بدون مشارکت دولت‌هایی برافراشته می‌شد که درگیر قیود اسارت بودند (Anghie, 2006: 742–746). به این ترتیب، حقوق عرفی بین‌المللی به‌طور سنتی بر مبنای رویهٔ دولت‌های خاصی شکل گرفت و معاهدات با ارادهٔ آنها، منعقد شد. اما مسئله این است که حتی پس از پشت سر گذاشتن استعمار، همچنان باید گفت که قدرتمندترین دولت‌ها نقش مؤثری در ایجاد حقوق بین‌الملل و قواعد آن دارند (Simpson, 2004).

بدیهی است که تغییراتی نسبت به گذشته برای مشارکت دیگرانی هم صورت گرفته است؛ هرچند حقوق بین‌الملل این تغییرات را بیش از هر چیز، مدیون تعداد زیاد این دولت‌های دیگر بوده است که به

1. Lex Lata
2. Lex Ferenda

این واسطه می‌توانستند در قالب همان ساختارهای کلاسیک حقوق بین‌الملل، اکثریتی را تشکیل دهند که آنچه اراده کند، قاعده شود. با این مشخصات، جهان سوم می‌توانست رویهٔ متفاوتی ایجاد کند که جایگزین قاعدهٔ عرفی پیشین شود (Toope, 2003: 287) یا در معاهدات، اکثریت مورد نیاز را فراهم کند.

با وجود این باور به تغییر جدی شرایط، به صرف موارد مذکور در مورد تأثیرگذاری جهان سوم بر موضوع وضع قاعده، تا حد زیادی سهل‌انگارانه و بیش‌ازحد خوش‌بینانه است، چراکه در عمل، اثرگذاری اکثریت دولت‌های جهان سومی بر منابع کلاسیک حقوق بین‌الملل بسیار ناچیز بوده است. در قلمرو حقوق بین‌الملل عرفی، همچنان می‌توان عملکرد برخی دولت‌ها را نسبت به دیگران، رویه‌سازتر انگاشت! چنانکه برای مثال، مجموعه‌ای از بحث‌های بی‌نتیجه همچنان حول موضوع خلع سلاح هسته‌ای در جریان است (Vail, 2017: 840-871)؛ آن هم در وضعیتی که اقدام و اعتقاد چند دولت انگشت‌شمار هسته‌ای در این حوزه، نهاد عظیم‌الشأن حقوق بین‌الملل، یعنی دیوان بین‌المللی دادگستری را در اعلام نظر خود در این خصوص، به عقب‌نشینی عجیبی وا می‌دارد (ICJ, 2016, para. 59). با اینکه دیوان در یکی از بحث‌برانگیزترین نظرهای خود در نظر مشورتی ۱۹۹۶ بیان کرده بود که نمی‌تواند به‌صراحت نظر به غیرقانونی بودن استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در شرایط دفاع مشروع که بقای دولتی در خطر است، بدهد (ICJ, 1996, para. 105)، در ۲۰۱۶ از این حد هم عقب‌تر می‌رود و با پیش کشیدن این موضوع که اساساً بین طرف‌ها اختلاف حقوقی وجود ندارد، حتی از ورود به ماهیت خودداری می‌کند.

مثال‌های عجیبی هم شایان ذکر است که ذیل آنها اقدام فقط یک دولت، یعنی ایالات متحده، اگرچه نه دقیقاً رویه‌ساز، اما حداقل جریان‌ساز بوده است. در این زمینه، می‌توان به قانون برداشتن مصونیت دولت در صورت انتساب اعمالی که مصداق شبه‌جرم[1] باشد، اشاره کرد (Franchini, 17 November 2017). همین‌طور بحث مربوط به دفاع مشروع پیشدستانه[2] که پس از حملهٔ سال ۲۰۰۱ و پیرو قطعنامه‌های شورای امنیت (UNSC, Resolution 1368, 2001; and UNSC, Resolution 1373, 2001) شائبهٔ تبدیل شدن آن به قاعدهٔ عرفی به‌طور جدی مطرح شد (Murphy, 2005: 699–748). علاوه‌بر این، در خصوص قواعد معاهداتی هم فعالیت‌های اکثریت جهان سومی کشورها، زمانی که بحث از ایجاد تحولی بنیادین باشد، حتی در صورت تصویب، راه به جایی نمی‌برد، چراکه برای عملیاتی شدن، محتاج همراهی دول قدرتمند است. بی‌نتیجه ماندن مباحث در خصوص درج مفهوم میراث مشترک بشریت[3] در بخش انتهایی کنوانسیون بین‌المللی حقوق دریاها ۱۹۸۲، از این دست تجربه‌های ثبت‌شده در تاریخ حقوق بین‌الملل است (شریف، ۱۳۷۸: ۱۳۵ – ۱۸۱). دقیقاً به‌علت ضرورتی

1. Tort
2. Preemptive Self-defense
3. Common Heritage of Mankind

که برای همراهی دولت‌های قدرتمند، وجود داشت، برخی امتیازات حقوقی بـه دول اخیرالـذکر داده شـده است؛ برای مثال به شکل حق وتوی اختصاص داده‌شده به گروهی از دولت‌ها در شورای امنیـت سـازمان ملل متحد که در عمل، مصداق بارز نابرابری حقوقی قلمداد می‌شود. هرچند برای توجیـه آن، بـه دلایـل متعدد دیگری نیز متوسل می‌شوند (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۳۱ – ۱۳۲)، علاوه‌بر ایـن، همـین وضـعیت بـه ضعف در کارکرد برخی سازمان‌ها نیز انجامیده است و به این واسطه به‌راحتی قدرتمنـدترین ارکـان ایـن نظام حقوقی را به مهلکه مواجهه با چالش مشروعیتی کشانده که حتـی بـه تمامیـت نظـام حقـوقی نیـز سرایت کرده است. کم نبوده موقعیت‌های بحرانی و تاریخ‌سازی که شـورای امنیـت بـه‌عنوان مهم‌تـرین بازوی اجرایی سـازمان ملـل متحـد، گـوی قـدرت را بـه زورمنـدانی باختـه و از فعالیـت بازمانـده اسـت (Carswell, 2013: 456-459). ناتوانی در انجام وظایف، از جمله دیگر موضـوعاتی اسـت کـه بحـران مشروعیت در حقوق بین‌الملل را تشدید می‌کند.

با دادن امتیازات به دولت‌هایی با قدرت بیشتر، عملاً نابرابری عینی دنیای واقعـی، حتـی به‌وضـوح در ساختار حقوقی نیز رخنه کرده است و بدین‌ترتیب، نابرابری در فضای عینی و حقـوقی تقویـت می‌شـود و به‌صورت چرخه‌ای بازتولیدشونده، پیوسته خود را تشـدید می‌کنـد. نظـامی کـه بـا ایـن اوصـاف، چـالش مشروعیت به جدی‌ترین بحران آن تبدیل شده است، احتمالاً شایستگی بقا، امری عمیقاً قابـل تردیـد در مورد آن محسوب می‌شود.

۳. ۲. مشروعیت نهادهای قاعده‌ساز در حقوق بین‌الملل

دو نوع نگاه به مقولهٔ مشروعیت، بحث را به سمت و سـوی بررسـی مشـروعیت نهادهـای قاعده‌سـاز در حقوق بین‌الملل می‌برد. اولـی، زمانی‌کـه مشـروعیت، از منظـر تابعـان بحـث می‌شـود و دیگـری وقتـی مشروعیت، از حیث موضوع آن بررسی می‌شود.

یک رویکرد، این است که گفته شود مشروعیت به معنای رضایت تابعان است و در حقـوق بین‌الملـل تابع اصلی دولت و سازمان بین‌المللی است. بنابراین مشروعیت هر آن چیزی است که در قالب معاهـده و ... به تأیید این نهادها برسد. اما با این اوصاف، اولین سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود پرسـش در مـورد مشروعیت نهادین است. به این معنا که آیا خود این نهادها از مشروعیت برخوردارند تا هـر آنچـه مطـرح می‌کنند، مشروع باشد یا خیر.

۳. ۲. ۱. مشروعیت دولت به‌عنوان نهاد قاعده‌ساز

با وجود توسعهٔ چشمگیر حقوق بین‌الملل و ورود آن به حوزه‌هایی که سابقاً محدودهٔ تحت صـلاحیت داخلـی

حکومت‌ها به‌حساب می‌آمد، همچنان حقوق بین‌الملل یک نظم حقوقی دولت‌محور محسوب می‌شود و رضایت دولت‌ها در وضع قواعد بین‌المللی و نیز در طرق اجرای این قواعد، انکارناپذیر است (Roth, 2004: 1049). حاکمیت از منظر بین‌المللی، فارغ از عناصر سازندهٔ مفهوم دولت، شامل جمعیت، سرزمین و رهبری، این‌طور معرفی شده است: «حاکمیت در روابط میان دولت‌ها، به مفهوم استقلال است. در این خصوص، استقلال در رابطه با بخشی از جهان برای اعمال کارکردهای یک دولت، فارغ از هر دولت دیگری موردنظر است» (Report of International Arbitral Awards, 1928, Vol. 2: 833).

در چنین وضعیتی، مشروعیت از ویژگی‌های زندگی بین‌المللی محسوب می‌شود؛ رفتار مشروع دولت‌ها با دیگران بر مبنای نظم بین‌المللی، صلح را برقرار می‌کند. وظیفهٔ حقوق بین‌الملل، کشیدن خطی بین مشروع و نامشروع در عرصهٔ بین‌المللی است. اما اساساً ریشه‌های مفهوم مشروعیت را باید در ابعاد داخلی، جست‌وجو کرد، چراکه مشروعیت ابتدائاً در قالب مشروعیت دولت در بعد داخلی مطرح شد؛ به این معنا که حکومت‌شوندگان، حق حکومت‌کنندگان به رهبری را شناسایی کنند؛ این پروسه‌ای است که طی آن قدرت سیاسی، توجیه می‌شود (Coicaud, 2010: 17).

در برابر مسئلهٔ حق بر حکمرانی و فرمان‌برداری، نهاد حاکم وظیفهٔ برآوردن مطالبات مردم را بر عهده می‌گیرد که در جوامع مختلف می‌تواند تا حدی متفاوت باشد. اساسی‌ترین این نیازها با ارزش‌های سازندهٔ هویت جامعه عجین است (Coicaud, 2010: 18). بنابراین مشروعیت داخلی دولت‌ها که با رضایت افراد، پیوند جدانشدنی دارد، از طریق ارزش‌های دموکراتیک همچون نمایندگی و مشارکت، متبلور می‌شود و مشروعیت دولت را تأیید می‌کند. دولت به‌واسطهٔ به‌کارگیری این ارزش‌ها، حق مردمان به‌ویژه حقوق بشر را به رسمیت می‌شناسد و به همین دلیل گفته می‌شود که وجود ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر به‌عنوان مهم‌ترین محک سنجش مشروعیت دولت‌ها قابل استفاده است؛ اهمیت این مسئله به‌حدی است که به‌نظر می‌رسد پوزیتیویست‌هایی مانند والدرون مبنای دفاع خود از پوزیتیویسم هنجاری را بر فرض دموکراتیک بودن دولت‌ها گذاشته‌اند (Besson, 2011: 381).

با اینکه از زمان تکوین حقوق بین‌الملل تمایل و تأکید بر شناسایی دولت‌های دموکراتیک به‌عنوان نمایندهٔ واقعی مردمانشان و اعضای شایسته جامعهٔ بین‌المللی بوده، تا مدت مدیدی این مسئله، حکم حقوق بین‌الملل نبود. در ۱۹۸۶، دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی خود اعلام می‌کند که حقوق بین‌الملل عرفی، هیچ قاعده‌ای در مورد شکل داخلی حکومت ندارد (ICJ, 1986: para. 258). در دههٔ ۹۰ در پایان جنگ سرد به‌تدریج از حق بر دموکراسی صحبت به میان آمد و این مفهوم جای خود را در اسناد بین‌المللی پیدا کرد. با این حال، این نظام حقوقی، تاکنون نتوانسته با مجمعی از دولت‌هایی به‌واقع دموکراتیک و متعهد به حقوق بشر روبه‌رو باشد که رأی و عملشان انعکاس صدای ملت‌ها محسوب شود. هرچند حقوق بین‌الملل تا حد توان، کوشش زیادی برای متحول کردن این وضعیت انجام داده است؛

حجم عظیم کنوانسیون‌های حقوق بشری، از تلاش قابل تأملی برای تحمیل تعهداتی از این دست به دولت‌ها حکایت دارد؛ حتی «به‌واسطهٔ تأسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی، این پیام انتقال داده شد که نیاز اولیه به مشروعیت، با مصونیت نیز کنار زده نمی‌شود» (Coicaud, 2010: 29). پذیرش موجودیت‌هایی با عنوان سازمان‌های غیردولتی در فضای حقوق بین‌الملل، بر افزایش فشارها بر دولت برای حرکت به سمت و سوی مشروعیت افزود.

علاوه‌بر همهٔ این مسائل، اخیراً ظهور مفهومی تحت عنوان دولت ناتوان، به‌تدریج فضایی برای بحث از حذف دولت‌های نامشروع باز کرده است. آنها که نه‌تنها نمی‌توانند خدمتی به تحقق صلح بکنند، بلکه خود به مأمنی برای جنگ تبدیل شده‌اند. کنار زدن خطوط قرمز حاکمیت‌هایی که دولت ناتوان به‌شمار می‌آید، در قالب‌هایی چون مسئولیت حمایت، تهدیدی مهم برای موجودیت حاکمیت‌های بی‌بهره از مشروعیت به‌حساب می‌آید.

با این اوصاف، در حال حاضر نمی‌توان ادعا کرد که تمامی دولت‌های تشکیل‌دهندهٔ جامعهٔ جهانی، پایبند به مفهوم دموکراسی هستند. وقتی دولتی به شهروندان خود، اجازهٔ مشارکت آزادانه در تعیین سرنوشت خود ندهد و به حقوق و آزادی‌های بنیادین و حکومت قانون احترام نگذارد، به‌سبب عدم مشروعیت، از درون، کانون بی‌ثباتی می‌شود (شهبازی و جوادی شریف، ۱۳۹۲: ۴۴). دولتی که از درون نامشروع است، در بعد بین‌المللی نمی‌تواند نمایندهٔ راستین مردم خود باشد و قابلیت برقراری روابط بین‌المللی در مورد چنین دولتی مخدوش است (شهبازی و جوادی شریف، ۱۳۹۲: ۴۹ و ۵۱). بنابراین، در شرایطی که دولت به‌عنوان یک نهاد قاعده‌ساز در حقوق بین‌الملل، خود با معضل مشروعیت دست به گریبان است، نمی‌توان هر آنچه را که با رضایت او لباس قاعده بر تن کرده، بلافاصله به زینت مشروعیت هم آراسته دانست.

مجموعهٔ این شرایط، بسیاری را بر آن داشته است که با ناامیدی از نظم دولت‌محور فعلی در جامعهٔ جهانی، این‌طور در مورد آن اظهارنظر کنند:

«اگرچه نظام دولتی موجود، محتمل است که تا موعدی که می‌رسد باقی بماند، با وجود چالش‌های جهانی شدن، همهٔ دولت‌ها در شکل فعلی‌شان باقی نمانده و نباید بمانند. برای مردمان بسیاری دولت‌ها باید سودمندتر باشد که به‌صورت نامحدود در یک جامعهٔ «غیردولتی» زندگی کنند تا در یک دولت ناکارامد که به‌طور مصنوعی با تلاش‌های بین‌المللی پایدار شده است» (Brooks, 2005: 1159).

ساختاری که بدین‌سان به‌دشواری درگیر چالش بقاست، چگونه می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای تحققِ مفهومِ مشروعِ دموکراسی جهانی، فعالیت کند؟!

۳. ۲. ۲. مشروعیت سازمان بین‌المللی به‌عنوان نهاد قاعده‌ساز

موجودیت دیگری که به‌عنوان نهاد قاعده‌ساز در حقوق بین‌الملل شناسایی می‌شود، سازمان بین‌المللی است. ظهور سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان منشأ برخی تحولات مهم در حقوق بین‌الملل از شکل‌گیری مفاهیم نوین تا تحول در منابع، در نظر گرفته می‌شود. در عین حال باید در نظر داشت که سازمان‌ها از سازوکار تأثیرگذاری نیز برای اعمال فشار بر دولت‌ها برخوردارند و چه‌بسا از این طریق بتوانند برخی نقایص دموکراسی را برطرف کنند.

به‌طور کلی، مشروعیت سازمان‌های بین‌المللی را به عوامل گوناگونی ارتباط می‌دهند؛ برای مثال در مورد مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مشروعیت را به مشارکت مساوی اعضا انتساب داده یا در خصوص سازمان بین‌المللی هوانوردی غیرنظامی[1] بحث را در قالب پذیرش در بستر جامعهٔ مشروعیت‌بخش موضوع مرتبط با دستور کار سازمان، قابل توجیه می‌دانند (Alvarez, 2005: 261).

در حال حاضر، سازمان‌های بین‌المللی به‌نحو فزاینده‌ای درگیر فرایندهای قاعده‌گذاری شده‌اند که رسماً بر دولت‌ها و حتی افراد انسانی مؤثر است. همچنان که بیش از پیش بر تصمیمات سازمان‌ها به‌عنوان منابع حقوق بین‌الملل تأکید می‌شود، ارزیابی آنان بر مبنای تقید به حاکمیت قانون نیز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند (Wessel & Wouters, 2007: 169-201). ضمن اینکه این نهادها علاوه‌بر اقتدارات در نظر گرفته‌شده در سند مؤسسشان، از قدرت دولت‌ها برای اجرایی شدن تصمیمات خود سود می‌جویند.

به‌طور کلی، وقتی بحث از قاعده‌گذاری در فضای بین‌المللی مطرح می‌شود، مشروعیت نهادهای قاعده‌گذار به‌ویژه از منظر تطابق با ارزش‌های دموکراتیک، قابل تشکیک به‌نظر می‌رسد. «برای مثال، شورای امنیت و محتملاً سازمان در کلیت آن، به‌گونه‌ای طراحی نشده است که در معنای مشارکت برابر همهٔ اعضا، دموکراتیک باشد» (Alvarez, 2005: 101). این موضوع به نتایج حاصل از تصمیمات این قوی‌ترین بازوی اجرایی مهم‌ترین سازمان بین‌المللی کنونی نیز، قابل تسری است.

در واقع، از سویی تلاش برای توسعهٔ صلاحیت‌های شورا در قالب صلاحیت‌های ضمنی (Boon, 2008: 991; Nasu, 2011: 417-418) و تبدیل شدن این رکن به نهادی قانون‌گذار در سطح بین‌المللی (Talmon, 2005: 175)[2] برخی را به انتقاد از این مسئله واداشته است که این دست تصمیمات شورا را فاقد مشروعیت قانونی تلقی کرده‌اند (Szasz, 2002: 901-905). از سوی دیگر، این وضعیت با تشکیک در مشروعیت نتایج این اقدامات، شکل بحرانی‌تری هم به خود گرفته است؛ به‌خصوص از این حیث که در نظام عمیقاً دولت‌محور بین‌المللی، تصمیمات سازمان، می‌تواند بدون تحصیل رضایت دولت در موضوعی خاص، او را متأثر سازد.

---

1. International Civil Aviation Organization (ICAO)

۲. صدور قطعنامهٔ ۱۳۷۳ شورای امنیت در سال ۲۰۰۱ را می‌توان به‌منزلهٔ نقطهٔ عطفی در این زمینه در نظر گرفت.

این وضعیت در قالب مثال‌هایی در مورد سایر سازمان‌های موجود نیز قابل مشاهده است. «رکن حل اختلاف سازمان تجارت جهانی می‌تواند تصمیمات الزام‌آوری در مورد اعضا در حقوق بین‌الملل اتخاذ کند، بدون رضایت آنان. ... تصمیمات در خصوص اعطای وام از سوی بانک جهانی یا تصمیمات مربوط به اختصاص منابع توسط صندوق جهانی برای مبارزه با ایدز، سل و مالاریا موضوعات مرتبط با مرگ و زندگی مردم در آفریقا و آسیاست. سیاست‌های سازمان تجارت جهانی در مورد یارانه‌های کشاورزی و گمرک، به‌صورت چشمگیری بر رفاه کشاورزان سرتاسر دنیا تأثیرگذار است» (Buchanan & Keohane, 2008: 28) و همهٔ اینها در مورد «ده‌ها میلیون مردمی اتفاق می‌افتد که اغلبشان در بهترین حالت، تنها به شکل مبهمی از وجود این سازمان‌ها اطلاع دارند» (Buchanan & Keohane, 2008: 28).

علاوه‌بر این، بدیهی است که سازمان‌های بین‌المللی از مفهوم مصونیت سود می‌برند و در پناه آن از مداخلات و فشارهای احتمالی دولت‌ها در امان خواهند بود تا به اشتغالات خود بپردازند، چراکه تعقیب سازمان بین‌المللی یا کارکنان آن می‌تواند ایفای وظیفه یا کارامدی آن را مخدوش سازد (زمانی، ١٣٩٢: ٢٤٦).

قواعدی هم که در اسناد بین‌المللی برای برداشتن چنین مصونیتی آمده، حوزهٔ اختیار بسیار وسیعی را برای تصمیم‌گیری سازمان در این مورد در نظر گرفته است و غالب اسناد مرتبط با موضوع نیز تعبیهٔ سازوکارهایی برای حل دعاوی خصوصی علیه سازمان را به خود این نهاد واگذار کرده‌اند. اما به‌واسطهٔ نبود بستر عام مشخص مانند یک دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به دعاوی مطرح علیه سازمان‌ها در سطح بین‌المللی، به‌نظر می‌رسد راه دادخواهی فراگیر و متقنی برای بررسی اقدامات و تصمیمات سازمان در دسترس نیست.

با اینکه همواره در حقوق بین‌الملل تأکید شده است که مصونیت رافع مسئولیت نیست (ICJ, 2002: paras. 60-61)، اما در عین حال، کم نبوده مواردی که دیده شده مصونیت در تمثال یک قاعدهٔ شکلی ظاهر شده و مانع پرداختن به امر مسئولیت شده است (ICJ, 2012: para. 58).[1]

مجموعهٔ چنین عواملی، شامل عدم تقید به دموکراسی، شفافیت و پاسخگویی به چالشی برای قاعده‌سازی به‌واسطهٔ سازمان‌های بین‌المللی تبدیل شده که مشروعیت آن را به‌نحوی مورد پرسش قرار می‌دهد (Velásquez-Ruiz, 2011: 13).

---

١. اساساً در تئوری، تعارضی بین این دو گزاره که «مصونیت رافع مسئولیت نیست» و «مصونیت مانع اعمال صلاحیت است» وجود ندارد، اما به‌نظر می‌رسد که در عمل، احراز مسئولیت باید به‌نوعی اعمال صلاحیت منجر شود که با وجود مصونیت اتفاق نمی‌افتد. در مورد سازمان بین‌المللی، چون در سطح داخلی مصونیت وجود دارد و در سطح بین‌المللی یک سازوکار عمومی برای رسیدگی به نقض حقوق بین‌الملل از سوی سازمان وجود ندارد، احراز و اعلام مسئولیت بین‌المللی سازمان عملاً دشوار است.

بنابراین، سازمان‌های بین‌المللی خود با سؤال مشروعیت به چالش کشیده می‌شوند. به بیان بهتر، نهادهای بین‌المللی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که اساسی‌ترین حقوق افراد را مورد ملاحظه قرار داده و بستری برای اجرای اصول عدالت باشند (Caney, 2009: 117). در واقع، در این مورد هم به‌طور کلی باید پذیرفت که با روی آوردن به ارزش‌هاست که مشروعیت محقق می‌شود.

۴. لزوم توسل به ارزش‌های نظام حقوق بین‌الملل برای تدبیر مشروعیت

حقوق بین‌الملل باید برای تحصیل مشروعیت به اقتضای اصول خود، پاسخگوی نیازها و آرمان‌های بشریت باشد (فلسفی، ۱۳۹۶: ۴۲۸ – ۴۲۹). در این میان، به‌نظر می‌رسد به‌واسطهٔ ایجاد مفاهیمی که بر ارزش‌های مشترک جامعهٔ جهانی[1] و به‌طور خاص بر صلح و عدالت و بشریت مبتنی است، نگرش اعضای جامعهٔ جهانی به امور به‌سوی نوعی همگرایی در حرکت است.

ارزش‌های اجتماعی را به آنچه در اجتماع، حقیقت و خوب و درست به‌شمار می‌آید، تعریف می‌کنند (فلسفی، ۱۳۸۰–۱۳۸۱: ۷). معرفت به ارزش‌ها، معرفت حاصل در ذهن است، به‌صورتی که ناگهان و بدون استدلال عقلی به‌دست می‌آید (فلسفی، ۱۳۸۰–۱۳۸۱: ۱۷). استدلال‌های دیگری که در تقویت گزارهٔ پیش‌گفته مبنی بر روشن بودن ارزش‌های انسانی به‌کار می‌رود عبارت‌اند از اینکه «غیرمنصفانه خواهد بود اگر کسی به‌علت ناآگاهی در خصوص آنچه خوب است، مجازات گردد، مگر اینکه شناسایی خوب و بد، به‌راحتی میسر باشد» (Martin, 2004: 64).

با این حال، ارزش‌ها همواره با سطحی از ابهام و تشکیک در تعریف و مصداق روبه‌رو هستند. ازاین‌رو برخی ورود آنها به مباحث حقوقی را باعث تزلزل و حتی انحراف در حقوق می‌دانند، چراکه به این واسطه، مفهوم مبهمی را بر حقوق برتری بخشیده‌ایم. اما روی دیگر ماجرا این است که در واقع حقوق، بدون شناسایی برخی مفاهیم به‌عنوان ارزش‌های بنیادین خود، سمت و سوی ناراستی را در پیش می‌گیرد و از اهداف متعالی خود دور می‌شود.

بی‌شک حقوق، حقانیت خود را مدیون مشروعیتی است که بر پایهٔ ارزش‌هایش تحصیل می‌کند. برای مثال در مورد حقوق بین‌الملل، برای اینکه قاعدهٔ بین‌المللی در برابر قانون داخلی قرار گیرد، پیش از هر چیز برای ایجاد چنین قاعده‌ای باید بر احتجاجی ارزشی تکیه شود (ژانرو، ۱۳۸۲: ۲۷۹).

ایجاد توازن میان ارزش‌ها و حقوق، در حفظ و پایداری حقوق افراد انسانی از یک طرف و مشروعیت قدرت از طرف دیگر، تأثیر بسیار دارد (فلسفی، ۱۳۸۰–۱۳۸۱: ۲۱).

از این حیث می‌توان به حقوق بین‌الملل امیدوار بود که اهداف این نظام حقوقی، منعکس‌کنندهٔ

1. International Community Values

ارزش‌های آن است. درک اهمیت این ارزش‌ها در حقوق بین‌الملل امروز به‌حدی ضرورت یافته که غفلت از آنها در نهادها و فرایندهای بین‌المللی، شماتت جدی حقوقدانان جریان‌ساز را به‌دنبال داشته (ICJ, 2010: para. 18) و برخی از مهم‌ترین ارکان حقوق بین‌الملل به جست‌وجو و استفاده از این ارزش‌ها در تصمیم‌گیری‌های خود گرایش پیدا کرده‌اند (Sands, 2000: 300–301). در این برههٔ زمانی، به‌نظر می‌رسد حقوق بین‌الملل صلح، عدالت و بشریت را به‌عنوان ارزش‌های اصلی خود پذیرفته است (فلسفی، ۱۳۸۰–۱۳۸۱: ۱۲۶).

صلح، پیش و بیش از هر چیز، یک باور است. به‌نظر می‌رسد تا زمانی‌که کل دنیا با تمام جزئیات خود، به این باور مبتلا نشده و آن را «باید» نپنداشت، نمی‌توان آن را فرموله کرد. عدالت، تعادل است و ایدهٔ بشریت، فقط در تفکر، قابل تصور است. نارسایی‌ها و نتایج غیرقابل تدبیر ایستادگی تمام‌قد حقوق بین‌الملل پشت مفهوم دولت، برخی را به این باور رسانده که اندیشهٔ نمایندگی بشریت، مفهومی گنگ و ناکارامد است؛ آرزوی یک حقوق مشترک همهٔ افراد بشر، استقرار تفکری است که در قلمرو آن، فردیت فرد در پرتو هستی عمومی او، همچنان پابرجاست (ژانرو، ۱۳۸۲: ۴۷۱). حقوق جهانی یا حقوق ملل نوین، چارچوب حقوقی بشریت است و در نهایت، تنها مفهومی است که می‌تواند شکلی از گذار را در سطح جهانی میسر گرداند. بنابراین، حد اهمیت ارزش بشریت و امید به توان آن برای تحقق حقوق مشترک جهانی، تا جایی است که به‌عنوان آخرین راه‌حل به آن می‌نگرند. در حال حاضر، «اگرچه هنوز زمان حکمرانان سر نیامده، اما در مواقع اضطراری، وقتی‌که سیاست اعمال قدرت در پی خفه کردن ندای وجدان اخلاقی است، بشریت می‌تواند نگرانی‌ها و نیازهای خود را از طریق گروه‌ها و افرادی که هیچ‌گونه قدرت رسمی ندارند، بیان کند و بیان هم می‌دارد. در دوران پرتلاطم فعلی، بشریت، هنوز تسلیم نشده است» (کاسسه، ۱۳۷۰: ۴۵۳). یک نظام حقوقی در صورتی مشروع خواهد بود که هم ساختار و قاعدهٔ حقوقی و هم نهادهای حکمران، تجلی‌گر حیثیت انسانی بشر باشند؛ در این معنا، حقوق بشر، سنجهٔ مشروعیت هر نظام حقوقی خواهد بود (بوکنن، ۱۳۹۳: ۳۸۶). به‌واسطهٔ چنین دریافتی، در حال حاضر حقوق بین‌الملل مایل به پاسخگویی به مطالبات مشروع بشریت، به‌عنوان غایت اصلی خود، در شمایل قواعد آرمانی، قواعد آمره و اصول پذیرفته شده است. در واقع، حقوقدانان، از چنین مفاهیمی به‌عنوان تبلوری از ارزش‌های جامعهٔ جهانی استفاده می‌کنند تا از قابلیت‌های موجود در حقوق بین‌الملل برای حل بحران مشروعیت آن بهره ببرند.

۵. نتیجه‌گیری

مشروعیت، پذیرش یا قابلیت پذیرش یک امر نزد تابعان آن است که ممکن است در قالب یک نوع

قضاوت ارزشی نمودار شود. تغییر در بافت جامعهٔ بین‌المللی سبب شده است که جامعهٔ مخاطبان حقوق بین‌الملل نیز تغییر کند و به این واسطه، جامعهٔ ارزیابی‌کنندهٔ مشروعیت در حقوق بین‌الملل به ترکیبی از موجودیت‌های متنوع و غیرهمگن بدل شود. با این وصف، مشروعیت، دیگر صرفاً وابسته به رضایت دولت‌ها نیست. لزوم جلب رضایت موجودیت‌های متکثر به‌عنوان اعضای جامعهٔ بین‌المللی، در سال‌های اخیر، تحصیل مشروعیت را دشوارتر و بحران مشروعیت را پررنگ‌تر جلوه داده است. این بحران مشروعیت عمدتاً ناشی از انعکاس واقعیت نابرابر دنیای عینی در ساختار این نظام حقوقی و عدم مشروعیت نهادهای قاعده‌ساز حقوق بین‌الملل است که به ناکارامدی آن منجر شده است.

در حال حاضر در مورد مشروعیت، اجماع شایان توجهی وجود دارد که نهادها باید برخی الزامات اخلاقی را برآورده کنند. به‌طور کلی، امروزه شکل‌گیری جریان نحیف اما متهورانه‌ای در نظریه‌پردازی از سوی برخی حقوقدانان بین‌المللی قابل ردیابی است که برای حفظ بقای نظام حقوق بین‌الملل، در ابعاد مختلف دست به دامان مفهومی با عنوان ارزش‌های جامعهٔ بین‌المللی شده‌اند. در واقع، جامعهٔ جهانی که براساس یک خیر مشترک شکل گرفته است، بی‌گمان با تکیه بر ستون ارزش‌های خود تاکنون استوار ایستاده و برای بقا، محتاج مشروعیت است. نهادها در این حوزه برای تحصیل مشروعیت، باید خود را در تطابق با ارزش‌های این نظام حقوقی قرار دهند. فضایی که یک بار در دورهٔ حیات اخیر خود، دولت‌محوری را در تمامی ابعاد در بوتهٔ آزمایش قرار داده و حاصلی جز طرح چالش‌های جدی در خصوص مشروعیت برایش نداشته، اکنون زمان آن رسیده است که برای تبلور مشروعیت در چارچوب‌های متعیّن خود، به ارزش‌های این جامعهٔ جهانی، متوسل شود تا بتواند رضایت کلیت اعضای متکثر آن را برای تحصیل مشروعیت، تأمین کند. به بیان دیگر، التزام به ارزش‌های جهانی شامل عدالت و صلح و در قالب‌های عینی چون دموکراسی، حقوق بشر و ... هم اشکالات ساختاری حقوق بین‌الملل را برطرف می‌کند، هم رفتار نهادهای قاعده‌ساز را اصلاح می‌کند و در نتیجه، موجب حل معضل مشروعیت ناشی از ناکارامدی نیز خواهد شد[1] و این نوع نگاه به حقوق بین‌الملل، چه بسیار به اندیشه‌های آرمانی نخستین برای شکل‌گیری این نظام حقوقی، نزدیک‌تر است.

---

۱. وقوع یک بحران جهانی در زمان حاضر به‌واسطهٔ شیوع بیماری کرونا و ناتوانی نظام بین‌المللی موجود در اتخاذ اقدامی جامع و هماهنگ برای تدبیر این وضعیت، می‌تواند مثال ملموس و روشنی برای این ناکارامدی باشد. عملکرد دولت‌های ناتوان یا نافرمان و تصمیمات غیرشفاف سازمان‌های بین‌المللی از سازمان بهداشت جهانی تا بانک جهانی در کنار چالش‌های ساختاری موجود در نظام حقوق بین‌الملل، سبب ایجاد خسارات جبران‌ناپذیر و تصور نوعی ناکارامدی شده است که می‌تواند بر مشروعیت این نظام حقوقی اثرگذار باشد؛ چالشی که می‌تواند به‌واسطهٔ التزام به ارزش‌های جهانی در قالب حقوق بشر، از سوی کلیت نظام حقوقی موجود و نهادهای وابسته به آن یعنی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، آثار مشروع فراوانی به ارمغان آورد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. زمانی، سید قاسم (۱۳۹۲). *حقوق سازمان‌های بین‌المللی*. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.

۲. ژانرو، مونیک شمیلیه (۱۳۸۲). *بشریت و حاکمیت‌ها: سیری در حقوق بین‌الملل*. ترجمهٔ مرتضی کلانتریان، تهران: آگاه.

۳. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۶). *سیر عقل در منظومهٔ حقوق بین‌الملل*. تهران: فرهنگ نشر نو.

۴. کاسسه، آنتونیو (۱۳۷۰). *حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد*. ترجمهٔ مرتضی کلانتریان، تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی.

۵. موسی‌زاده، رضا (۱۳۹۵). *سازمان‌های بین‌المللی*. تهران: میزان.

ب) مقالات

۶. بوکنن، آلن (۱۳۹۳). مشروعیت حقوق بین‌الملل. ترجمهٔ مریم حاجی عرب، در: *جامعهٔ بین‌المللی و حقوق بین‌الملل در قرن بیست‌ویکم*، به اهتمام سید قاسم زمانی، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.

۷. بیگ‌زاده، ابراهیم (۱۳۹۴). پیش‌درآمدی بر حقوق دریاها. در: *تحولات حقوق بین‌الملل دریا*، تهران: گنج دانش، ۳۹ – ۳۶.

۸. شریف، محمد (۱۳۷۸). میراث مشترک بشریت و وصف آن به‌عنوان قاعدهٔ آمره. *پژوهش حقوق و سیاست*، (۱)، ۱۳۵ـ۱۸۱.

۹. شهبازی، آرامش؛ جوادی شریف، خدیجه (۱۳۹۲). وضعیت دولت ـ کشورهای ناتوان در حقوق بین‌الملل معاصر. *پژوهش حقوق عمومی*، ۳۹، ۳۵ـ۶۰.

۱۰. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۸۰ـ۱۳۸۱). حق، صلح و منزلت انسانی: تأملاتی در مفاهیم قاعدهٔ حقوقی، ارزش اخلاقی و بشریت. *مجلهٔ حقوقی*، ۲۶ و ۲۷، ۵ـ۱۳۰.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Alvarez, José E. (2005), *International Organizations as Law-makers*. New York: Oxford University Press.
2. Besson, S., & Tasioulas, J, (2010). *The Philosophy of International Law*. New York: Oxford University Press.
3. Boyle, A. & Chinkin, C. (2007). *The Making of International Law*. New York: Oxford

University Press.
4. Franck, T. (1990). *The Power of Legitimacy among Nations*. New York: Oxford University Press.
5. Hovden, E., & Keene, E. (2002). *The Globalization of Liberalism*. Hampshire: Palgrave Macmillan.
6. Krasner, S. D. (1999). *Sovereignty: Organized Hypocrisy*. Princeton (New Jersey): Princeton University Press.
7. Simpson, G. (2004). *Great Powers and Outlaw States: Unequal Sovereigns in the International Legal Order*. Cambridge; Cambridge University Press.

B) Articles

8. Anghie, A. (2006). The Evolution of International Law: colonial and postcolonial realities. *Third World Quarterly*, 27(5), 739-753.
9. Besson, S. (2011). Sovereignty, International Law and Democracy. *European Journal of International Law,* 22(2), 373–387
10. Boon, K. E. (2008). Coining a New Jurisdiction: The Security Council as Economic Peacekeeper. *Vanderbilt Journal of Transnational Law,* 41(4), 991-1042.
11. Brooks, R. (2005). Failed States, or the State as Failure?. *The University of Chicago Law Review*, 72(4), 1159-1196.
12. Buchanan, A., & Keohane, R. O. (2008). The Legitimacy of Global Governance Institutions. in: *Legitimacy in International Law,* Rüdiger Wolfrum and Volker Röben (eds.), Berlin, Heidelberg, New York, Springer, 25-62.
13. Caney, S. (2009). The responsibilities and legitimacy of economic international institutions. *in: Legitimacy, justice and public international law,* Lukas H. Meyer (eds.), Cambridge, Cambridge University Press, 92-122.
14. Carswell, A. J. (2013). Unblocking the UN Security Council: The Uniting for Peace Resolution. *Journal of Conflict & Security Law*, 18(3), 453–480
15. Coicaud, J.M. (2010). Deconstructing International Legitimacy. in: Charlesworth, Hilary and Jean-Marc Coicaud (eds), *Fault Lines of International Legitimacy.* Cambridge, Cambridge University Press, 29-86.
16. Coicaud, J. M. (2010). Legitimacy, Across Borders and Over Time. in: Charlesworth, Hilary and Jean-Marc Coicaud (eds), *Fault Lines of International Legitimacy,* Cambridge, Cambridge University Press, 17-28.
17. Franchini, D. (17 November 2017). "Suing Foreign States Before U.S. Courts: Non-Recognition of State Immunity as a Response to Internationally Wrongful Acts. Available at SSRN: https://ssrn.com/abstract=3073429
18. Kelman, H. C. (1970). The Role of the Individual in International Relations: Some Conceptual and Methodological Considerations. *Journal of International Affairs,* 24(1), 1-17.
19. Kelsen, H. (1994). The Principle of Sovereign Equality of States as a Basis for International Organizations. *Yale Law Journal*, (53), 207-220.
20. Martin, C. (2004). The Fact/Value Distinction. In: *Human Values,* David S. Oderberg and Timothy Chappell (eds.), Hampshire. *Palgrave Macmillan*, 52-69.
21. Murphy, S. D. (2005). The Doctrine of Preemptive Self-Defense. *Villanova Law Review*, (50), 699-748.

22. Nasu, H. (2011). The UN Security Council's Responsibility and the Responsibility to Protect. *Max Planck Yearbook of United Nations law*, (15), 377-418.
23. Okafor, O. C. (2008). Critical Third World Approaches to International Law (TWAIL): Theory, Methodology, or Both?. *International Community Law Review*, (10), 371-378
24. Roth, B. R. (2004), The enduring Significance of State Sovereignty. *Florida Law Review*, Vol. 56, 1017-1050.
25. Sands, P. (2000). Unilateralism, Values, and International Law. *European Journal of International Law*, 11(2), 291-302.
26. Sellers, M. (2010). The Legitimacy of International Law. *JOTWELL*, Onlione article available at: file:///C:/Users/Win%208/Downloads/the-legitimacy-of-international-law%20(1).pdf
27. Szasz, P.C. (2002). The Security Council Starts Legislating. *The American Journal of International Law*, 96(4), 901-905.
28. Talmon, S. (2005). The Security Council as World Legislature. 99(1), 175-193.
29. Thomas, C. (2013). The Concept of Legitimacy and International Law. *LSE Law, Society and Economy Working Papers 12*, 1-32.
30. Toope, S. (2003). Powerful but Unpersuasive? The Role of the United States in the Evolution of Customary International Law. in: *United States Hegemony and the Foundations of International Law*, M. Byers and G. Nolte (eds.), Cambridge, Cambridge University Press, 287-316.
31. Vail, C. (2017). The Legality of Nuclear Weapons for Use and Deterrence. *Georgetown Journal of International Law*, (48), 839-872.
32. Velásquez-Ruiz, Marco Alberto (2011). In the Name of International Peace and Security: Refections on the United Nations Security Council's Legislative Action. *International Law: Revista Colombiana de Derecho Internacional,* (18), 13-56.
33. Wessel, R. A. & Wouters, J. (2007). The Phenomenon of Multilevel Regulation: Interactions between Global, EU and National Regulatory Spheres. *American Journal of International Law,* (2), 257–289
34. Wet, E. d. (2013). Invoking obligations erga omnes in the twenty-first century: Progressive developments since Barcelona Traction. *South African Yearbook of International Law,* 38(1), 2-19.
35. Wight, M. (1972). International Legitimacy. *International Relations*, 4 (1), 1-28.

C) International Documents

36. International Arbitrary, Island of Palmas Case (Netherlands, USA), Report of International Arbitral Awards, Vol. 2, 4 April 1928
37. International Court of Justice, Arrest Warrant of 11 April 2000 (Democratic Republic of the Congo v. Belgium), Judgment of 14 February 2002
38. International Court of Justice, Jurisdictional Immunities of the State (Germany v. Italy: Greece intervening), Judgment of 3 February 2012
39. International Court of Justice, Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, Advisory Opinion, 2004
40. International Court of Justice, Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, Advisory Opinion, 8 July 1996
41. International Court of Justice, Military and Paramilitary Activities in and

against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), Judgment of 27 June 1986
42. International Court of Justice, Obligations concerning Negotiations relating to Cessation of the Nuclear Arms Race and to Nuclear Disarmament (Marshall Islands V. United Kingdom), Judgment of 5 October 2016.
43. International Court of Justice, Pulp Mills on the River Uruguay (Argentina v. Uruguay), Separate opinion of Judge Cançado Trindade, 20 April 2010
44. United Nations General Assembly, Declaration on the Establishment of a New International Economic Order, A/RES/S-6/3201, 1 May 1974
45. United Nations Security Council, Resolution 1368, 56th Sess., 4370th mtg., U.N. Doc. S/RES/ 1368, 2001
46. United Nations Security Council, Resolution 1373, S/RES/1373, 28 September 2001